

آیات الاحکام دو دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد

جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتگوی ما راجع به دلالت کریمه حرمت تغییر خلق الله است. من جلسه گذشته یادم رفت بگویم، اگر خواستید این بحث را ملاحظه کنید، در دو فصل نامه قرآن، فقه و حقوق اسلامی مرتبط با انجمن فقه و حقوق اسلامی حوزه علمیه، شماره سه، اولین مقاله با عنوان گستره حرمت تغییر خلق الله از منظر قرآن کریم. البته آنچه که در کلاس گفته می‌شود با آنچه که در مقاله هست، عام و خاص من وجه است، تغییرش هم زیاد است ولو مقاله در مجموع کامل‌تر است، چون وقت بیشتری ما داشتیم. الآن من سعی می‌کنم امهاتش را بگویم و عبور کنم.

بعد از مقدماتی که راجع به این آیه داشتیم، وارد اندیشه‌هایی شدیم که در اطراف این آیه به منصفی ظهور رسیده. گفتیم اولین اندیشه مربوط می‌شود به کسانی که می‌گویند این آیه نظر به تکوین دارد و شیطان هم قسم خورد که همین مردم را با همین‌ها مشغول بکند. آن مثال شکافتن یا کندن گوش حیوان هم یک مثال بود. مثال بود نه انحصار. اندیشه دوم می‌گوید منظور از خلق الله دین هست. آدم به ذهنش نمی‌آید ولی گفته شده. «فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی دین الله، دین خداوند.

روایتی داریم از امام باقر (علیه السلام) «عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام) في قول الله و لآمرنهم فليغيرن خلق الله قال: دین الله». در یک روایت دیگری که از جناب جابر است از امام باقر، البته این را ویش امام صادق هستند. امام صادق از جابر از امام باقر. حالا چطور شده امام صادق از جابر نقل می‌کنند، این هم شنیدنی است ولی این جا هست که امام صادق فرموده اند که جابر گفت که امام باقر فرمودند: «و لآمرنهم فليغيرن خلق الله» امام تفسیر کردند: «امر الله بما امر به» تغییر می‌دهند خلق خدا را، یعنی امر الله را. امر هم نه تکوین، بلکه تشریح. چون بعد می‌گویند: «بما امر به». پس معلوم شد که ریشه این نظر از کجا می‌آید.

در این جا چند تا نکته هست که تذکرش مناسب است، یکی این که چطور از دین الله تعبیر بشود به خلق الله یا از امر الله تعبیر بشود به خلق الله؟ شاید به این خاطر که عقاید حقّه و قواعد شرعی – همان دین الله یا امر الله – این‌ها مطابق فطرت است، مطابق خلقت الهی است. چون مطابق خلقت است، اصلاً از دین الله تعبیر شده به خلق الله. گویا می‌خواهد بگوید دینی اگر فطری نبود، خلق الله نیست ولی اگر فطری بود، مطابق اقتضای فطرت بود، می‌شود خلق الله. مستحضر هستید که خود قرآن در یک جا فطرت را به دین تعبیر کرده. آن جا که فرمود: «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» یک مقدار به هم می‌ریزد دقت بکنید. «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» فطرتی که انسان خداوند را بر آن فطرت فطیر کرد و خلق کرد. بعد می‌گوید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» این خمیر کردن فطرت و خلق و دین، در این کریمه، سوره روم، آیه 30. یعنی دین کار امام باقر (علیه السلام) بدون ریشه از قرآن نیست. البته ما نیاز نداریم برای کلام امام باقر ریشه پیدا بکنیم ولی پیدا بکنیم خوب طبیعی‌تر قبول می‌شود. چنانکه آن حدیثی که می‌گوید: امر الله، آن باز در راستای تفسیر همان تفسیر خلق الله به دین الله. منتها یک تفاوت باز دارد. یک بار تفسیر شد به دین الله، یک بار تفسیر شد به امر الله. می‌خواهم بگویم

نسبت‌شان عام و خاص مطلق است، چون دین همه‌اش که شریعت نیست. همه‌اش امر و نهی الهی نیست. دین مجموعه‌ای از شریعت – گفتیم این‌ها را – اعتقادات و حتّی معارف، تاریخ، آن جایی که قرآن از خلقت انسان می‌گوید. آن جایی که قرآن از تاریخ

می‌گوید. از اخلاق می‌گوید. بنابر این که می‌گوییم اخلاق فایز از فقه جدا باشد در هویت. البته یک بخش از دین هم عقاید است، یک بخشی از آن هم شریعت است، امر الله است، نهی الله است.

این‌ها منافات هم با هم ندارند. یک بار تفسیر بشود به اعم، یک بار تفسیر بشود به اخص. بعد تغییر در دین الله هم، یک بار به این شکل باشد که حلال خدا را حرام نکنند، حرام خدا را حلال نکنند، باطل الهی را صحیح جا بزنند، صحیح الهی را باطل انگاری نکنند. یک شکلش هم این است که تاریخ را تحریف نکنند، عقاید باطله بیاورند. خدای متعال می‌فرماید: توحید، آن‌ها تثلیث را می‌آورند. خدای متعال می‌فرماید: معاد، این‌ها تناسخ را می‌آورند. همه‌ی این‌ها می‌شود مصداق خلق الله و اگر تغییر بدهند می‌شود تغییر خلق الله.

یک چیز دیگر هم من می‌خواهم بگویم؛ خود دین نه از باب این که مطابق فطرت است بگوییم به آن می‌گویند: خلق الله. اصلاً خود دین خلق الهی است. خود دین، تشریح دین خلق الهی است. خلق تکوینی است یا اعتباری است؟ تشریح تکوین است. مفاد تشریح می‌شود اعتباری. یعنی خدای متعال که نماز را واجب می‌کند، واجب کردن نماز تکوین است یا تشریح است؟ خود واجب کردن، خود قانون‌گذاری؟ فعل است، تکوین است. یک دفعه خداوند یک بشری را خلق می‌کند، یک دفعه خدای متعال وجوب نماز را انشاء می‌کند. خود انشاء تکوین است. زن و شوهر که صیغه می‌خوانند، انکحت، زوجت، قبلت، تکوین است یا اعتبار است؟ تکوین است. بله مفاد این تکوین چیزی در خارج جا به جا نمی‌شود، چیزی عوض نمی‌شود. فقط یک اعتبار درست می‌شود.

همین یک جمله که در چند ثانیه گفته شد، یک درس است. خیلی وقت‌ها آقایان به حساب این که تشریح اعتبار است، بعد می‌گویند: امر اعتباری خفیف المؤمنه است. لذا شرط متأخر اشکال ندارد. باید توجه داشته باشند که قانون‌گذاری، تقنین اعتبار نیست و لذا نمی‌تواند قانون‌گذار متناقض حرف بزند. به این معنا که در حرفش دور باشد، همان‌طور که در تکوین اگر بخواهد یک کاری بکند، نمی‌تواند دور باشد.

حالا دین الله، خلق الله است. خلق تکوینی هم است به این معنا. پس اگر در این روایت گفته شده دین الله را، یعنی آمد آن معنا کرد خلق الله را به دین الله، با این توجیهاتی که عرض کردیم، قابل دفاع است.

برخی، از نهاد مناسبت حکم موضوع بهره برده‌اند و آیه را دال بر تغییر عقاید حقه و احکام فطری دانسته‌اند. روایت هم که داریم. منتها ظاهراً روایت دارای سند محکمی نبوده که ما بتوانیم راحت از این سند استفاده کنیم و بگوییم مراد آیه این است. البته طبق تفسیری که ما ان شاء الله خواهیم گفت، یکی از مصادیق خلق الله می‌تواند دین الله باشد، می‌تواند امر الله باشد تا آخر. پس این تفسیر ما را از تکوین در واقع می‌برد بیرون. بحث بیوتکنولوژی و بحث تراریخته و بحث پزشکی و این‌ها، همه خارج می‌شود و آیه می‌شود اجنبی از دلالت بر این معنا، مگر این که کسی بگوید: تفسیرهای ائمه تطبیق است نه انحصار.

ما از حضرات معصومین (علیهم صلوات الله) ذیل آیات مثال‌هایی داریم، مثل همین جا. «خلق الله ای دین الله». «خلق الله ای امر الله»؛ آقای امام باقر، آقای امام صادق (علیکما صلوات الله) شما دارید انحصار معنا می‌کنید یا مثال؟ اگر گفتیم انحصار است، قهراً این نظر می‌شود قسیم مثل نظر اول ولی اگر گفتیم نه انحصار نیست، امام دارند تطبیق می‌دهند بر این مورد. ممکن است تکوین هم باشد. خوب قهراً دیگر انحصار در نمی‌آید. اگر هم شک بکنید، نتیجه می‌شود تابع احسن مقدمین و احسن قهراً این می‌شود که اثبات انحصار نمی‌شود. بله می‌توانیم بگوییم که مراد از خلق الله دین الله هم است، اما نمی‌توانیم بگوییم فقط به استناد این حدیث خلق الله دین الله است. انحصار دلیل می‌خواهد.

اگر امام یک جایی گفتند مثلاً مراد از صبر در این جا صوم است. «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» که گفتند صوم است. آیا انحصار است یا یکی از مصادیق صبر صوم است؟ والا شما می‌توانید راجع به صبر سخنرانی بکنید، همین آیه را هم بخوانید. کسی هم نمی‌تواند اعتراض بکند که شما خلاف کلام امام... این آیه را جمع به صوم است. می‌گوییم: نه، کلام امام مثال است. شک هم بکنیم، حمل بر مثال باید بکنیم. چون انحصار دلیل می‌خواهد.

تفسیر سوم

تفسیر سوم این است: دلالت آیه بر نکوهش از تغییر درون انسان. «فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی این افراد که حرف شیطان را گوش کردند، درون خودشان را تغییر می‌دهند. یعنی چه درون خودشان را تغییر می‌دهند؟ می‌آیند گوش شنوایشان را می‌کنند کر.

می‌شوند «صُمَّ»، «بُكْمٌ» زبان‌شان را لال می‌کنند. چشم بینایشان را می‌بندند «عُمِّي» عقل خود را تعطیل می‌کنند «فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» حالا این ممکن است... مستقیماً هم که شیطان نمی‌آید یک مهر بزند. می‌آید این‌ها را آن‌قدر در دنیا طلبی، دنیا دوستی مشغول می‌کند که دیگر این‌ها همه مجاری ورودیشان را می‌بندند، ایزوگام می‌شوند، همه مجاری فهمشان بسته می‌شود. قهراً دیگر قوه‌ی خیر و صلاح را هم تشخیص نمی‌دهند، آنچه عین شر است، برای خودشان خیر می‌بینند و آنچه خیر است از آن غافل می‌شوند. این نسلی که الآن امروز ما داریم، همه هم شیعه، از نعمت اسلام برخوردار هستند، امام رضای ما را قبول دارند، زیارتش هم می‌آیند، گاهی آدم می‌بیند نه این‌که حالا خدایی ناکرده عینک بدبینی بزینیم و یک حالت عجیبی آدم به خودش بگیرد ولی می‌بیند به چه چیزی مشغول شدند. کسی که لحظه‌ای گوشی از دستش نمی‌افتد، شاید در سال یک بار قرآن هم نبیند. می‌آید استخاره هم بگیرد می‌گوید: قرآن کریم بیاورم یا قرآن شریف بیاورم؟ به خود من یک کسی آمد می‌خواست استخاره بگیرد، گفت: کدام قرآن را بیاورم؟ گفتم: برو قرآن شریف را بیاور. اینان در اثر پیروی شیطان و استعمال قوا در امور باطل حقیقت انسانیت خود را تباہ کردند. براساس این برداشت، قسمت مورد سخن آیه به صورت مستقیم درصدد بیان حکم شرعی نیست، اما این را دلالت می‌کند که آیه دارد نتیجه‌ی پیروی از شیطان را بیان می‌کند تا آخر. آقای ملا فتح الله کاشانی در منهج الصادقین فی الزام المخالفین این معنا را در آیه اشاره کرده و پذیرفته است.

– آن وقت آن بحثی که اول کلاس گفتیم، درس قبل، سؤالاتی که بود، پزشکی و پیرا پزشکی و این‌ها، سؤالاتی که داشتیم، از این آیه می‌توانیم استفاده بکنیم؟ نه دیگر اجنبی می‌شود. این آیه دارد از قول شیطان می‌گوید که شیطان می‌گوید: من این‌ها را چنان در آمال و آرزوها... «لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَنَّهُمْ» این آرزوها، آرزوهای حقّه که نیست، آرزوهای باطله است، چنان این‌ها را غوطه‌ور می‌کنم، بعد هم دستور می‌دهم آن‌ها «فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» فطرت خودشان را عوض بکنند، تغییر می‌دهند. قهراً هیچ چیزی دیگر، این آیه ربطی ندارد. نه دلالت بر منع آن‌ها می‌کند، نه جواز آن‌ها، هیچ کدام. بلکه ممکن است خارجاً یک کدامشان حرام باشد، یکیش حلال باشد، آیه دلالت نمی‌کند، اجنبی می‌شود. بر خلاف مورد قبلی که می‌شد درست کرد، مخصوصاً آن تفسیر اول – جلسه قبل – رسماً داشت یک قانون استنباط می‌کرد. اما این نه، چنانکه آن قسمت قبلیش – آن را هم خوب است بحث بکنیم – بنا شد به دین الله تفسیر بکنیم. بگوییم این‌ها می‌آیند در دین خدا تغییر ایجاد می‌کنند، در شریعت تغییر ایجاد می‌کنند. حتی اگر دین را خلق هم بگیریم. باز طبق آن تفسیر هم آیه از آن قانون استنباط نمی‌شد. نگوید خوب شما که گفتید آن‌ها مثال است؟ بسیار خوب توسعه‌اش دادیم، باید روی توسعه‌اش بحث بکنیم که درمی‌آید یا نه. بنابراین طبق این دو تفسیر که در این جلسه خدمتش هستیم، قانونی از آن در نمی‌آید. بی‌خود هم کسی نخواند این آیه را برای حرمت ریش‌تراشی. بی‌خود هم نخواند برای حرمت عقیم‌سازی و هكذا. برای تراریخته، تولید محصول تراریخته، این آیه را نخوانید.

– یا حرمت تغییر جنسیت را که به این آیه استناد کرده است؟
– نه دیگر.

اندیشه چهارم

دلالت آیه بر تغییرهای ناهمسو با هدف خلقت پدیده‌ها. یک بار دیگر بخوانم: دلالت آیه – که البته حرمت هم می‌خواهیم بگوییم دارد – بر حرمت تغییر ناهمسو با هدف خلقت پدیده‌ها. در این اندیشه‌ی چهارم، اولاً خلقتی را فرض می‌کند. برای پدیده‌ها، اهدافی را مشخص می‌کند، می‌شود هدف خلقت پدیده‌ها. تغییراتی که در خارج انجام می‌شود، بعضی‌هایشان می‌شود همسو با هدف خلقت پدیده‌ها، بعضی‌هایش می‌شود ناهمسو با هدف خلقت. تقسیم می‌کند دیگر تغییرات را. بخش ناهمسو را می‌گوید: این آیه می‌گوید حرام است و بخش همسو را می‌گوید: اشکالی ندارد. حالا باید این را یک کمی توضیح بدهیم. توضیحش به این شکل باشد که بگوییم بدون تردید ما تغییراتی داریم که مصداق تسخیر خلقت است. «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» و با هدف خلقت آن پدیده هم هیچ منافاتی ندارد. گندم را آرد بکن شما، آرد را خمیر بکن، خمیر را نان بکن. اگر فردا یک کاری خواستی با نان بکنی، نان را به یک چیز دیگر تبدیلیش بکن. گندم خلق شده برای شما، شمای انسان. گوشت همین‌طور. مثلاً در نکاح – از مثال روشن بیایم بیرون – فرض کنید نکاح، نکاح هم یک پدیده است، ازدواج. خوب این که زن‌ها در خدمت مردان، مردان در خدمت زنان، «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ» یا بخواهم توسعه بدهم انسان از

واجبات الهی در راستای آنچه که خدا خواسته استفاده کرد. واجبات را انجام داد، محرّمات را ترک کرد. اگر از دنیا در راستای آخرت استفاده کرد، خودش را مشغول نکرد به دنیا، می‌خواهم آن تفسیر ملاً فتح الله را نزدیکش بشویم. بله دنبال دنیا هم رفت، دنبال پول هم رفت، آرزو هم داشت اما از دنیا برای رشدش استفاده کرد. این‌ها همه‌اش مصداق است. البته تغییر هم می‌دهد، این خیلی تغییرات باید بدهد، این‌ها همه می‌شود مصداق در راستای خلقت.

الآن شما این گوشی که در دست من می‌بینید، این گوشی اصلش چه بوده؟ شاید خیلی‌هایش نفت بوده، مواد شیمیایی بوده، این‌ها نفت را که می‌برند خارج از کشور به ما چه برمی‌گردانند، از همان‌ها چه تولید می‌کنند؟ از سنگ، از چوب، از خاک، چیزهایی تولید می‌کنند، به هر حال خاک، خاک است، حالا این خاک را می‌خواهی با آن بنایی بکن یا به یک جایی برس که از این خاک یک وسیله بساز. آهن، آلومینیوم، آهن است، آلومینیوم است، در خدمت شما است، تسخیر، «سَخَّرَ لَكُمْ» هر کار می‌خواهی بکن که پیغمبران هم می‌کردند. پیغمبران یکیش خیاط بود، یکیش زرّه می‌ساخت، سپر می‌ساخت. دیگر همین‌طور مدام مثال بزنی ولی اگر یک جا در راستای هدف خلقت نباشد، چند تا مواد شیمیایی را بردارد، بمب اتم بسازد که مصداق... خیلی تعبیر قرآن زیبا است «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادُ» خوب اگر یک وسیله‌ای بسازد که می‌خواهد، میلیون‌ها انسان را بکشد، این‌جا نه از باب آن‌که استفاده می‌کند. ثمره‌ی عرض ما این آیه... یک وقت نگویید می‌کشد گناه هم می‌کند. نه اصلاً خود این تغییر حرام است. خود این تغییر بگویم تغییر حرام است. گوسفند را برای بت قربانی بکند.

اگر این حرف را زدیم، می‌توان گفت جمع بین نظرها شده است. اولاً منصرف به تکوین نکرد، به آن شکل زنده‌ای که تفسیر اول داشت و هر نوع تغییر در خلقت. باید می‌گفتیم مرد بزرگوار هر نوع تغییر در خلقت، همه‌ی دنیا براساس تغییر است. الآن در همین کلاسی که من و شما نشستیم، چقدر چیزها تغییر کرده. همین صندلی چقدر تغییر کرده که این‌جا آمده شده صندلی، زیر دست من و شما قرار گرفته. گوشی، فلان، فلان. بگویم این‌ها همه‌اش استثناء است، استثناء است، خوب این‌که... البته خیلی از جاهایش را هم می‌گوید: نه، قبول ندارم، مثل ریش تراشی را. آن خوب چیزی بود.

آن دین الله را هم که ما درگیر نشدیم پذیرفتیم اما گفتیم سوء استفاده بکند، خلاصه این‌که می‌گوید: «لَأَضِلَّنَّهُمْ وَ لَأَمْنِيَهُمْ» بعد هم یک مصداق می‌آورد که بیشتر جنبه‌ی خرافیش بوده. گوش حیوان را ببرند، سوراخ بکنند، از بیخ بکنند. بعد هم می‌گوید: «وَ لَأَمْرُنَهُمْ» یعنی اصلاً آنچه تو آفریدی آن‌ها منحرفش می‌کنند. در راستای هدف خلقت نیست، با مثال‌هایی که زدیم. دین را بگیرد، بدعت‌گذاری را بگیرد، تغییر درون را بگیرد، این‌که انسان بالاخره حق ندارد «صُمُّ بُكْمٌ عُمِيٌّ» بشود. البته خیلی‌هایش دست ما نیست ولی مقدماتش که دست ما است. به نظرم این‌طوری می‌شود جمع بشود بین آرا.

البته این ضابطه بود ولی آیا مثلاً موردی خواهیم بحث بکنیم همین شک‌هایمان برطرف می‌شود؟ نه. به عنوان مثال همین بحث عقیم‌سازی دائم، آیا انسان حق دارد یک مرد، یک زن، خودش را دائم عقیم بکند؟ البته از همین باب داریم می‌گوییم، مثلاً یک دفعه می‌گوییم عیب است، از آن باب جایز نیست. آن یک حرف دیگر است. مثلاً یک دختر جوان، مرد جوان، هنوز هم بچه ندارند، برود خودش را عقیم دائم بکند، خوب به نظر ما این عیب است. این مثل این است که برود چشمش را در بیاورد. حق ندارد. حالا بگویند اضرار به بدن است، اصلاً می‌گوییم اضرار به بدن هم نیست. عقیم شدن هیچ عارض جسمی ندارد ولی عیب است. اما یک کسی که یک گردان بچه دارد، شش تا، هفت تا، تا حالا آورده، اگر برای هوس هم بود بس است، برای عمل به روایات نکاح و... بس است. لذا من این‌که جلسه پیش گفتیم: «فتأملوا» همین بود نظرم که اگر یک جا زن و مردی هستند، به اندازه کافی هم بچه دارند، دیگر نمی‌خواهند ولی هر چه هم که می‌خواهند جلوگیری بکنند و فلان، بدتر می‌شود.

– قانون را بیان می‌کند اما حسب مورد باید بررسی بشود.

– حسب مورد باید بررسی بشود. به همین مناسبت عقیم دائم را ما در وقتی که مصداق عیب باشد، بالاخره یک جوان، یک دختر عیب است. حالا فردا خانمش فوت کرد، می‌خواهد ازدواج مجدد بکند، بچه هم ندارد و خوب عقیم دائم است، در عرف ما هم کسانی که بچه‌دار نمی‌شوند، یک عیب حساب می‌آید. حالا بعضی‌ها تکویناً بچه‌دار نمی‌شوند، بعضی‌ها خودشان را تکویناً عقیم می‌کنند. اما نه، یک کسی را در نظر بگیرید که دیگر گذشته از او، یکی، دو تا، سه تا بچه دارد و دیگر نمی‌خواهد. لذا ما هم فتوا نمی‌دهیم، یعنی سال‌های گذشته هم که بحث کردیم، گفتیم این‌طور موارد دلیل بر حرمتش نداریم.

اما الآن ما بحث‌مان، بحث عیب و این‌ها نیست. در درس و بحث علمی حیثیت بحث باید حفظ بشود. ما از حیث تغییر در خلق

الله داریم می‌گوییم. آیا بگوییم که هدف از خلقت انسان تکثیر نسل است؟ اگر این‌طور شد، یک مردی که خودش را دائم عقیم می‌کند، دارد مخالف راستای خلق حرکت می‌کند. بالاخره خدایی که مرد را آفرید و به مرد آلت مردانگی داد، بعد هم اسپرم را در آلت قرار داد، خوب این هدف خلقت، تکثیر نسل است. آن طرفش هم زن، بگوییم این می‌شود یک تغییری ناهمسو در راستای هدف خلقت. حالا نمی‌گوییم خلقت انسان، می‌گوییم همان خلقت ابزاری که مرد دارد، ابزاری که زن دارد یا نه بگوییم اصلاً این نیست، هدف از خلقت تکثیر نسل، بالاخره شرمگاه مردانه هزار کار از آن می‌آید، شرمگاه زنانه همین‌طور؛ این‌ها چیزی نیست که در راستای هدف خلقت نباشد. نمی‌توانیم بگوییم حرام است.

تکرار می‌کنم کاری به بحث عیب و اضرار و این‌ها نداریم. البته من نمی‌توانم سند بدهم که همه مصادیق روشن است. این هم مثل سایر جاها است که می‌دانید. یک مصداق روشن دارد که داخل است، یک مصادیق دارد روشن که خارج است، مواردی هم هست مشکوک است.

حالا اگر شک کردیم چه اصلی جاری است؟ آیا این‌جا اصلی مثل اصل برائت جاری است یا جای احتیاط است؟ شبهه حکمیّه تحریمیّه؛ فرض هم این است که نص نداریم، نگوید همین آیه را داریم. فرض این است که آیه را ما یک طور معنا کردیم که الآن مشکوک است که گستره‌اش این‌جا را می‌گیرد یا نمی‌گیرد. آیا این شبهه حکمیّه است؟ اخیراً یک کتابی رسید دستم تعجب کردم. ببینید شبهه‌ی موضوعیّه که آقایان می‌گویند که البته درستش هم موضوعیّه نیست، مصداقیّه است. نگوید مصداقیّه هم می‌گویند. این‌ها به هم ریخته است. شبهه‌ی موضوعیّه که آقایان می‌گویند یا به تعبیر درست‌تر مصداقیّه، شبهه‌ای است که وضعیت خارج معلوم نیست. وگرنه آنچه که به شارع و به دلیل مربوط می‌شود مثل آفتاب روشن است ولی خارج معلوم نیست. مثل این‌که شارع فرموده: گوشت گوسفند حلال است، گوشت خرگوش حرام است. گوسفند معنایش معلوم است، خرگوش هم معلوم است، بیان شارع هم معلوم است. مثل آفتاب است. اما نمی‌دانم این گوشتی که در یخچال گذاشته، گوسفند است یا خرگوش است. خوب این که دیگر به شارع ربطی ندارد. شارع چه کار به یخچال من دارد. بپرسید هم می‌گوید: من گفتم. مدام می‌گوییم: آقای شارع این گوشت در یخچال... می‌گوید: به من ربطی ندارد، برو ببین چیست. جایی که هیچ ربطی به شارع ندارد، این را می‌گویند: موضوعیّه یا به قول ما مصداقیّه. بقیه‌اش می‌شود حکمیّه. چون می‌دانید که خیلی اثر دارد، موضوعیّه باشد یک آثاری دارد، حکمیّه باشد یک آثار دارد.

براین اساس من یک سؤال از شما بکنم، اگر ما در مفهوم غنا شک داریم، شارع فرموده: غنا حرام است، مفهوم غنا اجمال دارد. به ما هم گفتند بروید در خارج ببینید غنا را چه می‌گویند. رفتیم در خارج دیدیم برای غنا 12 تا معنا گفتند. خوب حالا من چه کار بکنم. از صوت زیبا گفتند تا نمی‌دانم صوت زیبای مرجع فیه تا صوت زیبای مرجع فیه مطرب تا صوت زیبای مرجع فیه مطرب مناسب با مجالس... دارد مرحوم نراقی 12 تا معنا. رفتیم، گشتیم، هر چه بیشتر گشتیم، بیشتر گیج شدیم، بیشتر تردید کردیم، حالا هم نشستیم، شارع هم گفته غنا حرام است، البته شارع هم وقتی معنا نمی‌کند، می‌خواهد بگوید بروید ببینید هر چه عرف می‌گوید غنا را. رفتیم گشتیم این‌ها شده، الآن شبهه‌مان موضوعیّه است یا حکمیّه است؟

– حکمیّه می‌شود.

– با این‌که قشنگ روایت معلوم است «الغناء حرام» اما همین که گفتم.

– این‌جا باز هم به شارع ربط دارد.

– این‌جا اگر دقت بکنید در واقع آنچه که شارع آورده در زبانش ابهام دارد. این شبهه‌ی حکمیّه است. من یادم است وقتی رسائل می‌خواندم سال‌های 58، 59 این را شیخ انصاری شبهه‌ی حکمیّه می‌گیرد در رسائل، بعد برای من سؤال شد مگر این‌جا ابهام راجع به موضوع نیست، «الغناء حرام» بعضی‌ها اشتباهشان این است، آن‌ها که استخوان‌دار نیستند در بحث‌های فقهی اصولی، می‌گویند: چون غنا موضوع حکم شرعی است و ما هم شک‌مان در مفهوم غنا است و شک‌مان در موضوع است، پس می‌شود موضوعیّه. آقایان! درست است شک ما در موضوع حکم شرعی است اما این چیزی است که خود شارع باید بیان بکند. نگوید: شارع گفته بروید هر چه لغت بود... خوب رفتیم. رفتیم چیزی عایدمان نشد. در واقع به بیان شارع مربوط است، خودش بیان بکند یا کسانی که او تعیین می‌کند بیان بکنند. این‌ها همه شبهه‌ی حکمیّه است. این‌که بعضی‌ها فکر کردند این‌ها موضوعیّه است، توجه به این نکات ندارند، یعنی آن تبحری که باید در این بحث‌ها باشد، نیست.

در ما نحن فیه اگر دقت بکنید فرض ما این است که در قرآن آمده تغییر خلق الله حرام است و فرض هم این است که ما رسیدیم

به گزینه‌ی چهارم که یعنی تغییرات در راستای هدف خلقت. الآن یک تغییری در خارج، نمی‌دانیم مراد این آیه هست یا نه. قطعاً می‌شود حکمیّه. بله اگر ما شکّمان به این بود که مثل نمی‌دانستیم این بیرونی چیست. آیا این مثلاً فرض کنید شیء مضرّ است باید دور بریزیم یا تبدیلهش نکنیم به کذا و کذا یا نافع است، مثلاً تبدیلهش بکنیم، تغییرش بدهیم، این می‌شود شبهه‌ی مصداقیّه یا به قول آقایان موضوعیّه. یعنی این‌جا می‌توانیم شبهه‌ی مصداقیّه موضوعیّه تصوّر بکنیم ولی الآن بحث ما این نیست.

بحث ما همین است که هست که آیا این در راستای هدف خلقت هست، نیست. اصلاً هدف خلقت از آن پدیده چیست. اگر این‌طور شد می‌گوییم برائت دیگر، اصالة الحلیّه، الیته برائت هم این‌جا فنی نیست، چون بحث تکلیف که نیست. مگر برائت از حرمت این‌طور بگوییم. اصل جواز است، اصل حلیّت است.

– شبهه‌ی حکمیّه منشأ شکّش را فرمودید چیست این‌جا؟

– یعنی تغییر خلق الله که شارع فرموده آیا این تغییر خلق الله مثلاً تولید نسل هم است یا نه. تولید نسل هم است از انسان یا نه.

دو سه نکته‌ی کوچک راجع به این قانون مانده، مثل این بحث که این هم فکر می‌کنم باید برسیم، این قانون با قاعده‌ی «تسلّط النّاس علی انفسهم»... چون ما یک قانون داریم می‌دانید که «النّاس مسلّطون علی مالهم و مالهم» «علی اموالهم و علی اجسادهم و علی...» مردم مسلّط هستند. «النّاس مسلّطون علی اموالهم» درست، امّا فقط اموال که نیست «أ لست أولى بکم من انفسکم» قالوا: بلی» یعنی گویا پیغمبر فرمودند: شما مسلّط بر انفس‌تان هستید، منتها من اولی هستم برای تسلّط بر انفس شما، لذا یک وقت، در یک جایی، در یک جمعی گفتید «علی مالهم و مالهم» حمله کردند، توضیح می‌دهید برایشان چه می‌خواهید بگویید. خوب این بحث تغییر در خلق الله با آن چه می‌شود؟

پایان